



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ آبان ۱۳۹۳

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)

مصادف با: ۲۳ محرم ۱۴۳۶

موضوع جزئی: اعتبار وحدت در نصاب - فرع دوم: بررسی اعتبار وحدت از حیث مُخْرَج

جلسه: ۲۸

سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله عدم اعتبار وحدت از حیث مُخْرَج بود؛ عرض کردیم بعضی از بزرگان مثل صاحب حدائق، صاحب جواهر، شیخ انصاری و به تبع ایشان مرحوم آقای خویی قائل شده‌اند به اینکه اینجا وحدت از حیث مُخْرَج، اعتبار ندارد. یعنی سهام مجموع اگر به نصاب برسد، خمسش واجب می‌شود. ادله‌ای بر این قول اقامه شده که دلیل اول را دیروز ذکر کردیم و اشکال آن هم بیان شد؛ دلیل اول أخذ به اطلاق صحیح بزنطی بود که طبق این دلیل موضوع وجوب خمس و نصاب «ما أخرج المعدن» است؛ و از حیث اینکه مُخْرَج واحد باشد یا متعدد، اطلاق دارد یعنی فقط در روایت آمده است که «ما أخرج المعدن» اگر به بیست دینار برسد باید خمس آن داده شود اما اینکه مُسْتَخْرَج یک نفر باشد یا متعدد باشد، چیزی در روایت بیان نشده است.

دو اشکال به این دلیل کردیم و گفتیم که اولاً: ممکن آن یقال که این روایت اطلاق ندارد؛ چون از این جهت در مقام بیان، نیست. و ثانیاً سلمنا که اطلاق داشته باشد، به همان بیانی که در دلیل اول مشهور گفتیم، این اطلاق منصرف می‌شود به خصوص ما يُسْتَخْرَج فی ملک المُخْرَج. یعنی آنچه که استخراج می‌شود و در ملک مُخْرَج قرار می‌گیرد. آنچه که مُخْرَج استغنام می‌کند. این دو اشکالی بود که به دلیل اول کردیم.

دلیل دوم

دلیل دوم را مرحوم آقای خویی نقل کرده‌اند که به نوعی قریب به دلیل اول است و آن اینکه مقتضای اطلاق صحیح بزنطی این است که عبرت به اخراج است نه مُخْرَج یعنی مدار بر بلوغ ما أخرج المعدن حدّ النصاب است؛ آنچه که در این صحیح بر آن تأکید شده، اخراج است و با هیچ چیز دیگر در این صحیح کاری ندارد. عبارت «ما أخرج المعدن» هم ظهور در همین مطلب دارد.^۱

این دلیل فی الواقع نسبت به دلیل اول، دلیل مستقلی نیست؛ چون دلیل اول هم همان اطلاق صحیح بزنطی است، لکن تفاوتی که شاید بتوانیم بین این دلیل و دلیل اول بگذاریم، تصریح ایشان است به اینکه ملاک و عبرت، به اخراج است نه مُخْرَج. یعنی تأکید بر نفی خصوصیت وحدت یا تعدّد مُخْرَجین به تنهایی نیست. اما در دلیل اول از این جهت تأکید شد که صحیح بزنطی اطلاق دارد از حیث مُخْرَج یعنی مُخْرَج واحد باشد یا متعدد، مهم این است که ما أخرج المعدن مثلاً به بیست دینار برسد. مرحوم آقای خویی در این دلیل که ما به عنوان دلیل دوم ذکر می‌کنیم، در واقع تصریح می‌کند به اینکه آنچه که

۱. مستند العروة الوثقی، ج ۲۵، کتاب الخمس، ص ۴۷.

در صحیحہ بزنی بیان شده، این است که اخراج این خصوصیت را باید داشته باشد که مثلاً باید به بیست دینار برسد اما اینکه مُخرَج چه چیزی است، کاری از آن جهت ندارد و به عبارت دیگر از آن جهت اطلاق دارد. لذا چنانچه ملاحظه فرمودید در فرع اول محقق خوبی قائل شدند به اینکه تعدد در اخراج قابل قبول نیست و هر اخراجی مستقلاً ملاحظه می‌شود.

بررسی دلیل دوم

این بیان با آن بیانی که ما در دلیل اول عرض کردیم خیلی تفاوت ندارد و پاسخ آن هم معلوم است که این اطلاق از حیث مُخرَج نیست و اگر هم اطلاق داشته باشد، منصرف به آن موردی است که گفتیم.

علاوه بر آنها نکته‌ای که در اینجا به محقق خوبی می‌شود عرض کرد این است که بالاخره اگر اخراج هم ملاک باشد، اخراج و ملکیت از هم قابل تفکیک نیست؛ اگر ما پذیرفتیم که اخراج از ملکیت قابل تفکیک نیست، آنگاه قهراً ثابت می‌شود که باید سهم هر کسی را مستقلاً محاسبه کرد؛ چه ملازمه ای بین اینها وجود دارد؟ چون کسی که از معدن استخراج می‌کند، فرض این است که وقتی طلا یا نقره را استخراج می‌کند، بالاخره و الاستخراج مالک می‌شود یعنی اخراج سببٌ للملک عرفاً. اگر ما پذیرفتیم که اخراج جدای از ملکیت نیست و عرفاً سبب ملکیت است، آنگاه چنانچه مثل محقق خوبی قائل به اعتبار وحدت از حیث اخراج باشیم، قهراً باید قائل به اعتبار وحدت از حیث مُخرَج هم باشیم چون این دو از هم قابل تفکیک نیستند. این یک پاسخ اختصاصی است که اینجا می‌توانیم به محقق خوبی بگوییم.

علی‌ای حال این دلیل دوم خیلی مهم نیست و نظیر دلیل اول است و پاسخ آن هم همان است، لکن با این اضافه‌ای که اینجا عرض کردیم.

دلیل سوم

مستدل در تقریب این دلیل می‌گوید سلّمنا، شما در اطلاق صحیحہ بزنی تردید می‌کنید؛ چون ما به اطلاق صحیحہ بزنی اشکال کردیم. مدعای مستدل این بود که صحیحہ بزنی اطلاق دارد؛ صحیحہ بزنی می‌گوید اگر آنچه از معدن استخراج می‌شود به بیست دینار رسید، خمسش واجب است اما اینکه مُستخرَجین متعدد باشند یا واحد باشند، در صحیحہ چیزی گفته نشده و اطلاق دارد. پس ما وقتی می‌خواهیم تکلیف خمس را بیان کنیم می‌گوییم که نصاب معدن نسبت به مجموع آنچه که استخراج شده، لحاظ می‌شود و فرقی هم نمی‌کند که برای یک نفر باشد یا برای پنج نفر باشد.

سخن قائلین به عدم اعتبار وحدت این است که می‌گویند: «یکفی بلوغ المجموع النصاب» به اطلاق صحیحہ بزنی هم أخذ کردند و البته ما اشکال کردیم که این اطلاق ندارد حال مستدل از جهت دیگری وارد می‌شود و می‌گوید اگر کسی در اطلاق صحیحہ شک کند و بگوید اطلاق صحیحہ بزنی برای ما معلوم نیست یعنی اگر ما مجبور بشویم که صحیحہ بزنی را کنار بگذاریم و نتوانیم به اطلاقش أخذ کنیم اما از راه دیگری اثبات می‌کنیم که وحدت از حیث مُخرَج، اعتبار ندارد (یعنی برای تعلق وجوب خمس، لازم نیست سهم هر نفر به بیست دینار برسد) اگر چند نفر هم باشند، مجموع ما يُستخرج من المعدن اگر به بیست دینار برسد خمس واجب می‌شود، ما از راه اطلاق باقی ادله خمس می‌توانیم عدم اعتبار وحدت را ثابت کنیم؛ خود ادله‌ای که خمس را در معدن واجب کرده است و ما مفصلاً قبلاً روایات را گفتیم؛ این ادله که در معدن خمس را واجب

کرده‌اند، اطلاق دارند و ما هم به اطلاق آنها أخذ می‌کنیم و اطلاق آن ادله اقتضا می‌کند که اگر مجموع سهام به بیست دینار رسید، خمس واجب است و لازم نیست سهام هر نفر را مستقل و جدا حساب کنیم.

به عبارت دیگر مستدل می‌گوید اگر شما به اطلاق صحیحه بزنطی اشکال کنید ما صحیحه بزنطی را کنار می‌گذاریم و به سراغ سایر ادله‌ای که خمس در معدن را واجب کرد می‌رویم و با تمسک به اطلاق آنها عدم اعتبار وحدت را اثبات می‌کنیم. حال چگونه به اطلاق سایر ادله خمس برای کفایت بلوغ مجموع به نصاب نه بلوغ سهم کل واحد الی النصاب استناد می‌شود؟

ادله‌ای که خمس را ثابت کرده‌اند بطور کلی اقتضا می‌کند که در معدن خمس واجب است (این مفاد آن ادله است و بحثی نیست و روایات زیادی بودند که ثابت می‌کردند در معدن، خمس واجب است) و قدر مسلم از صحیحه بزنطی هم این است که برای وجوب خمس که از ادله‌ی دیگر استفاده شده نصابی معین وجود دارد و آن بیست دینار است. یعنی اگر آنچه که از معدن استخراج شد، به بیست دینار رسید خمس واجب است.

حال مقدمتاً می‌گوییم در اکرم العلماء الا الفساق من العلماء. اکرام همه علما واجب است و فساق هم از تحت این عام، خارج شدند. بالاخره در ناحیه خاص یک قدر متیقن است که این قطعاً خارج شده لذا شما در موارد شک در خروج خاص، به عموم عام أخذ می‌کنید یعنی مثلاً می‌گویید: من شک دارم که زید فاسق است یا نه، اکرم العلماء، اکرامش را واجب می‌کند. اینجا کاری به بحث شبهه مفهومی و مصداقیه نداریم اما اجمالاً اصالة العموم اقتضاء می‌کند در موارد شک در خروج یک فرد از دایره عام به عموم عام اخذ کنیم.

اینجا نیز همین گونه است. از دایره وجوب خمس، قطعاً یک مورد خارج شده و آن ما لم يبلغ النصاب است. پس آنچه که یقیناً می‌توانیم بگوییم از دایره وجوب خمس معدن، خارج است، (چه ما قائل به اعتبار وحدت باشیم و چه نباشیم) و مورد اتفاق است که از دایره وجوب خمس معدن خارج است، ما لم يبلغ المجموع النصاب است یعنی مسلم است و کسی در آن اختلاف نظر ندارد؛ اگر سهام آن سه نفر با هم به بیست دینار نرسد، خمس قطعاً در این مورد واجب نیست. یعنی مثلاً سهام این سه نفر با هم پانزده دینار باشد در این صورت هیچ کسی (نه ما و نه مشهور و نه دیگران) نمی‌گوید که خمس واجب است. پس قدر متیقن از مواردی که از اطلاق و عموم ادله وجوب خمس خارج شده، "ما لم يبلغ المجموع النصاب" است.

یک مورد الان مورد بحث و اختلاف است که به نظر مشهور خمسش واجب نیست، و آن هم جایی است که سه نفری با هم سی دینار استخراج کرده‌اند و مشهور معتقدند که سهم هر کدام جداگانه باید به بیست دینار برسد اما دیگران نظر دیگری دارند و معتقدند که اگر مجموع به بیست دینار برسد خمس واجب است.

پس ما نسبت به موردی که سهام مجموع به بیست دینار برسد ولی سهام افراد به بیست دینار نرسد، شک داریم که خمس واجب است یا واجب نیست؟ اطلاقات ادله وجوب خمس معدن، وجوب خمس را در این مورد مشکوک، اثبات می‌کند.

یک مورد هم که محل اختلاف نبود و آن اینکه هم سهام مجموع به بیست دینار برسد و هم سهام افراد. مثلاً فرض کنید این سه نفر شصت دینار استخراج کردند، در اینجا مجموع بیش از بیست دینار است و سهام هر فرد هم، مستقلاً بیست دینار است. در این هم اختلاف نیست که قطعاً ادله وجوب خمس معدن، اینجا را در بر بگیرد. پس یک مورد یقیناً مشمول ادله

و جوب خمس معدن می‌باشد (جایی است که مجموع مثلاً به شصت دینار برسد. یعنی سهم مجموع و هر نفر بالای بیست دینار باشد و به حدّ نصاب برسد) و یک مورد هم یقیناً مشمول ادله و جوب خمس معدن نیست. (جایی است که حتی سهام مجموع هم به بیست دینار نرسد) و یک مورد هم مشکوک است (جایی است که مجموع سهام ها به حدّ نصاب برسد، اما سهام افراد به حدّ نصاب نرسد). ما باید در این مورد شک به اطلاق ادله و جوب خمس معدن أخذ کنیم. فیهی الباقی تحت الاطلاق. پس آن قدر متیقن، از دایره اطلاق ادله و جوب خمس خارج می‌شود؛ در اینجا ما شک داریم، پس تحت اطلاق ادله و جوب خمس، باقی می‌ماند.

پس در این دلیل سوم در واقع أخذ به اطلاق صحیح بزنطی نشده؛ چون فرض این است که اطلاق صحیح بزنطی محل اشکال است و مستدل در این دلیل سوم در واقع با فرض شک در اطلاق صحیح بزنطی به سراغ اطلاق فوقش رفته و آن هم اطلاقات ادله و جوب خمس معدن است. و معتقد است که به اقتضای اطلاقات ادله و جوب خمس معدن، می‌توان اثبات کرد که إذا بلغ مجموع النصاب، یجب الخمس.

بررسی دلیل سوم

این دلیلی است که کمتر در کلمات مطرح شده، ولی دلیل قابل توجهی هم است. حال آیا این دلیل قابل قبول است؟

اشکال اول

یک پاسخ و اشکال همین است که باید ببینیم موضوع ادله‌ای که خمس را در معدن واجب می‌کند چه چیزی است؟ آیا موضوع و جوب خمس، طبق همان ادله عبارت است از: ذات المعدن بما أنه معدن؟ یا: المعدن الذی فیہ فائدة و غنیمه؟ ما مکرراً تأکید کردیم که موضوع و جوب خمس، عبارت است از معدنی که در آن فایده و غنیمت باشد؛ استغنام موضوعیت دارد یعنی معدن به اضافه این جهت که غنیمت و فایده و استغنام داشته باشد.

اگر استغنام از معدن موضوعیت داشته باشد، باز هم استغنام به واسطه تعلق خمس به آحاد مستقلاً باید نسبت به کلّ فرد لحاظ شود. لذا همان نکته‌ای که برای تبیین نظر مشهور در دلیل اول قول اول گفتیم، به راحتی ریشه اطلاق ادله خمس معدن را می‌زند.

پس اشکال اول این شد که حتی اگر ما بخواهیم به اطلاق باقی ادله ثبوت خمس نظر کنیم و اطلاق صحیح بزنطی را کنار بگذاریم، باز هم می‌بینیم ادله ثبوت خمس در معدن، هیچکدام اطلاق ندارد.

اشکال دوم

اشکال دیگر این است که ما از طرفی ادله ثبوت خمس در معدن را داریم (روایاتی است که در ابتدای بحث گفتیم و به حسب آن روایات خمس در معدن واجب است) و آنجا بحث نصاب و مقدار و اندازه مطرح نشد. صحیح بزنطی نصاب را معین کرده ولی به نوعی از صحیح بزنطی استفاده می‌شود که وحدت، فی الجملة معتبر است. حال چگونه صحیح بزنطی بر اعتبار وحدت فی الجملة دلالت می‌کند؛ صحیح بزنطی این بود که بزنطی از امام رضا (ع) سوال کرد: «سألت ابا الحسن الرضا عن ما اخرج المعدن من قليل او كثير، هل فيه شيء؟ قال: ليس فيه شيء حتى يبلغ ما يكون في مثله الزكاة عشرين دیناراً»؛ این صحیح می‌تواند از چند جهت اطلاق داشته باشد یعنی ممکن است کسی بگوید که از هر چهار جهت در این صحیح اطلاق است. یعنی وحدت و تعد از حیث اخراج، مُخْرَج، مُخْرَج و مکان. اگر بخواهیم از صحیح بزنطی اطلاق در

این جهات اربع را استفاده کنیم، صحیح نیست؛ چون لازمه‌اش این است که این نصاب لغو باشد چرا که بالاخره در این صحیح، نصابی معین شده و گفته معدن اگر به بیست دینار برسد، خمسش واجب است. و قول به اطلاق از جهات چهار گانه با تعیین نصاب سازگار نیست. پس حداقل باید در یک جهت، (کاری نداریم که کدام جهت باشد) وحدت اعتبار داشته باشد.

سؤال: چطور اگر وحدت در یک جهت نباشد لغویت نصاب لازم می‌آید؟

استاد: نصاب برای چه تعیین شده است؟ گفته به بیست دینار برسد. بالاخره حداقل رسیدن به بیست دینار این است که، مُسْتَخْرَج به بیست دینار برسد و کاری ندارد که یک نفر باشد یا چند نفر. اگر از چهار جهت بخواهیم اطلاق را ادعا کنیم، دیگر تعیین نصاب معنایی ندارد. و اصلاً تعیین نصاب لغو می‌شود.

پس برای اینکه لغویت نصاب پیش نیاید، ما باید حداقل در یک جهت از این جهات قائل به اعتبار وحدت شویم و بگوییم که این صحیح وحدت در یکی از این جهات را دلالت می‌کند.

نهایت چیزی که در اینجا می‌توانیم بگوییم این است که اگر صحیح بزنطی، فی الجمله بر اعتبار وحدت در یکی از این جهات چهار گانه دلالت کند، بالاخره یک اجمالی پیدا می‌کند و این اجمال به خود عام و مطلق سرایت می‌کند و با سرایت این اجمال دیگر أخذ به آن اطلاق هم ممکن نیست. کما اینکه مثلاً در کرم العلماء آلا الفساق، اگر بگوییم مفهوم فاسق مجمل است، این بحث وجود دارد که آیا اجمال مفهوم خاص به عام سرایت می‌کند یا نه؟ پاسخ این است که این اجمال سرایت می‌کند و مانع تمسک به عام می‌شود. اینجا هم از این جهت (از حیث اعتبار وحدت) صحیح بزنطی، یک اجمالی پیدا می‌کند؛ چون بر اعتبار وحدت، فی الجمله دلالت می‌کند. و اگر دلالت بر اعتبار وحدت فی الجمله کرد، یک اجمالی پیدا می‌کند که آن اجمال مانع تمسک به آن اطلاق در آن مورد مشکوک می‌شود. پس چون اجمال پیدا کرده و طبق فرض صحیح بزنطی مخصص اطلاقات ادله وجوب خمس در معدن می‌باشد، این اجمال به این اطلاقات سرایت می‌کند و مانع تمسک به آن اطلاقات می‌شود و لذا دلیل سوم هم بواسطه این دو اشکال مردود است.

«الحمد لله رب العالمین»